

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

باقر مرتضوی

۲۷ جولای ۲۰۱۷

سوسیالیسم رؤیائی من

(نگاهی کوتاه به خاطرات زندان رضا فانی یزدی)

خبر انتشار هر کتابِ خاطرات از زندان‌های جمهوری اسلامی، امیدی است در بازگشایی دریچه‌ای هرچند کوچک از تاریخ جنایت‌های رژیم جمهوری اسلامی از زندان‌های کشور. انتشار هر کتابی در این عرصه یعنی روشنائی بخشیدن به گوشه‌هایی تاریک از تاریخ زندان و شکنجه و مرگ در این جمهوری. هر کتابی که در این راه انتشار یابد، کوششی است در غنا بخشیدن به تاریخ معاصر ایران، در اینکه تجربه‌های زندان ثبت و مکتوب گردند. انتشار هر کتابِ خاطرات یعنی گریز از فراموشی و اینکه نباید هیچ خاطره‌ای از زندان ناگفته بماند. خاطره‌ها که ثبت در تاریخ نگردند، باید دگر بار تکرار آن را منتظر بود و در این راستاست که باید قدر دان هر خاطره‌نویسی از زندان‌های جمهوری اسلامی بود.

آخرین کتابِ خاطرات زندان که در خارج از کشور منتشر شده، به رضا فانی یزدی بازمی‌گردد. با عنوان "سوسیالیسم رؤیائی من" در دو جلد (جلد اول در ۲۷۱ صفحه و جلد دوم در ۲۳۶ صفحه). نویسنده انتشار جلد سوم آن را نیز نوید می‌دهد. رضا فانی یزدی از مسؤولین حزب توده ایران بود در استان خراسان که در سال ۱۳۶۲ همزمان با یورش به حزب توده ایران و سرکوب آن بازداشت شد و به مدت ۵ سال در زندان بود. رضا فانی یزدی پس از آزادی از زندان، به طریقی از کشور خارج شده و هم اکنون ساکن امریکاست (کالیفرنیا). فانی یزدی آن طور که خود نوشته، در زندان با شک به تئوری‌های حزب توده ایران، از آن راه جدا شده و در زندان نه در دفاع از حزب، بلکه شخصیت خویش، زندان را تحمل کرده است. رضا فانی یزدی اکنون خود را از فعالان عرصه "حقوق بشر" می‌داند و در این راه فعال است.

از رضا فانی یزدی پیش از خواندن خاطرات او، مقاله‌هایی در سایت‌ها خوانده بودم. از پاره‌ای از نوشته‌های انتقادی او خوشم آمده بود. و این خود باعث شد تا با شوق دو جلد از کتابِ خاطرات او را بگیرم و بخوانم. با چنین پیشداوری کتاب را در دست گرفتم.

نخستین جلد کتاب در کلیت خویش دیباچه این خاطرات است. خاطرات زندان اما از دومین جلد آغاز می‌شود. این‌که چرا او لازم دانسته تا این جلد را منتشر کند، معلوم نیست. در پیشگفتار کتاب نیز چیزی در این مورد یافت نمی‌شود. جلد اول

بازگویی حوادثی تاریخی هستند، البته نه به شکل کروئولوژیک. به نظر می‌رسد که نویسندگان آن حوادثی را از تاریخ کشور برگزیده که در رابطه با حزب توده ایران بودند و یا به شکلی می‌توانند خواننده را در رسیدن و فهم آنچه در جلد دوم آمده، یاری دهند. اما چنین نیست. فانی حوادث را آن‌گونه نقل می‌کند که در آن ایام حزب توده ایران نقل می‌کرد. در یک سوی این نگاه جمهوری اسلامی قرار دارد که "انقلابی" است و در شمار خوبان تاریخ. حزب توده ایران نیز در کنارش مدافع آن است. در سوی دیگر "نیروهای ضدانقلاب" قرار دارند که شامل تمامی نیروهای می‌شود که به جمهوری اسلامی و برنامه‌های او انتقاد دارند و یا مخالف آن هستند؛ از گروه‌های چپ گرفته تا نیروهای ملی و مستقل. در فاصله بین سال ۵۷ یعنی سال به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی تا سرکوب حزب توده ایران در سال ۶۱، حوادث بسیاری در کشور رخ داده است. حزب توده ایران در این سال‌ها یکی از بزرگترین حامیان این جمهوری بود و در این راه از هیچ رذالت تاریخی فروگذار نکرد. همگام رژیم بود در شکار و سرکوب مخالفان و همراه آنان در تثبیت و تحکیم قدرت. این همکاری و همراهی از فردای انقلاب آغاز می‌شود، با سرکوب مردم ترکمن صحرا، کردستان، و دیگر مخالفان رژیم ادامه می‌یابد.

فانی یزدی در جلد نخست خاطرات خویش به دلخواه حوادثی را برمی‌گزیند و با عینکی به آن‌ها می‌نگرد که سیاست حزب توده ایران در آن ایام بود. انگار او روزنامه مردم، ارگان این حزب را گشوده و حوادث را به نقل از آن گزارش می‌کند. چرا این حوادث نقل می‌شوند، معلوم نیست. و چرا به این شکل، یعنی نگاه حزبی. معلوم نیست او به کدام یک از این سیاست‌های حزب انتقاد دارد. پس گذشت بیش از سه دهه معلوم نمی‌شود که او آیا هنوز مدافع آن سیاست است و یا منتقد آن. من خواننده انتظار داشتم حداقل نقد و بررسی او را از حوادث نیز بخوانم که متأسفانه چنین نیست. برای نمونه گفته باشم؛ اگر نویسنده قصد نقد و بررسی داشت، می‌بایست حداقل به چند منبع دیگر غیر از روزنامه‌های حزبی نیز مراجعه می‌کرد، ولی چنین چیزی نمی‌بینیم. برای نمونه به حوادث کردستان می‌پردازد. حزب دمکرات و قاسملو را ضدانقلاب معرفی می‌کند تا انشعاب "پیروان کنگره چهارم" به رهبری غنی بلوریان را "انقلابی" معرفی کند. آیا این واقعیت است؟ اگر نویسنده قصد روشنگری داشت، حداقل می‌بایست به خاطرات غنی بلوریان که در ایران منتشر شده، نیز رجوع می‌کرد تا ببیند که سازمانده اصلی انشعاب در واقع حزب توده ایران بوده است. و در این راه نیروی انقلابی نه جمهوری اسلامی و حزب توده و "پیروان کنگره چهارم"، بلکه حزب دمکرات بوده است که نمی‌خواست همچون حزب توده کمر به خدمت ارتجاع حاکم به رهبری خمینی ببندد.^۱

در حوادث کردستان باز این جمهوری اسلامی است که در صف انقلاب قرار دارد و کشتار رژیم در این رابطه عملی انقلابی به شمار می‌رود و در همین راستاست که انشعاب در حزب دمکرات عملی انقلابی معرفی می‌شود. پس از این انشعاب است که حزب توده ایران قاسملو را عامل سیا معرفی می‌کند و در روزنامه مردم اعلام می‌دارد که او از سازمان سیا پول دریافت داشته است.

من می‌توانم حرف‌شنوی بدون چون و چرای فانی یزدی را که آن زمان جوانی بیست ساله بود و به دنبال آرمان‌های زیبایی خویش، سودای سوسیالیسمی رویایی بود، درک کنم، ولی نمی‌توانم بپذیرم که پس از سال‌ها زندان و سپس زندگی در تبعیدی خودخواسته، و جدائی از حزب توده، و فعالیت در سنگر "حقوق بشر"، باز هم مبلغ همان افکار باشد. او هنوز هم هیچ نقدی به رفتار دیروز حتا رفتارهایی که امروز به طنزی تلخ می‌مانند ندارد. برای نمونه از تحریم اجناس

^۱ - عنوان خاطرات غنی بلوریان چنین است: برگ سبز (ناله کوک)، ترجمه رضا خیری مطلق، انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۹ او در خاطرات خود بسیار رندانه می‌کوشد تا وانمود کند که از طرح حزب توده برای انشعاب در حزب دمکرات اطلاع نداشته است. نقل می‌کند که بعدها فهمیده است که حتا متن اعلامیه حزب جدیدشان را علی گلاویژ، عضو هیأت سیاسی حزب توده و مسؤول این حزب در کردستان نوشته است. برای اطلاع بیشتر به صص ۱۵ تا ۲۰؛ این کتاب رجوع شود.

امریکائی و در این میان سیگار امریکائی چنان می‌گوید که انگار در کمک به سیاست‌های کلان اقتصادی جمهوری اسلامی کشفی بزرگ صورت گرفته است.^۲

فانی یزدی در این راه هنوز هم روحانیون مخالف خمینی را مرتجع و وابسته می‌داند، بی آن‌که بگوید بزرگترین مرتجع واقعی خود خمینی بود. مثلاً می‌نویسد؛ "اگرچه رفتار هواداران نظام انقلابی و اسلامی نوپا... و یا "پشت بعضی از اغتشاشات روحانیون سنتی و وابسته به رژیم شاه بودند که از قدیم با آیت‌الله خمینی و روحانیون انقلابی اختلاف نظر جدی داشتند... مثلاً آیت‌الله قمی در مشهد که بسیار مرتجع بود یا آیت‌الله شریعتمداری مرجع دیگر تقلید در آذربایجان که روابط بسیار نزدیکی با حکومت پهلوی داشت" (ص ۳۴)

دوست عزیز آقای فانی یزدی! اگر زحمت کشیده بودی، یک نگاهی سطحی هم به آثار خمینی، به ویژه کتاب "حکومت اسلامی" او می‌انداختی، چنین قلم را به نفع نماد مسلم و پرچمدار ارتجاع بر کاغذ نمی‌چرخاندی. آخر برادر جان، این کتابها را هم اگر کنار بگذاری، رفتار خمینی در قتل‌عام مخالفان در زندان، کشتار مردم کردستان و ترکمن صحرا، و جنایات پایان‌ناپذیر او را با کدام معیاری "انقلابی" می‌دانی. این آدم حتا به آیت‌الله شریعتمداری که مرجع تقلید بود و به گردن او در ماجرای آزادی‌اش از زندان نقش داشت، رحم نکرد. و در همین رابطه می‌توان برخورد او را با جانشین خویش، آیت‌الله منتظری دید. راستی هنوز هم فکر می‌کنی در برابر شریعتمداری صلح‌جو، خمینی جلاد انقلابی است؟ اگر چنین می‌پنداری، بهتر این می‌بود که پیش از نوشتن جلد اول خاطرات خود، از مفاهیم اجتماعی تعریفی ارایه می‌دادی تا من خواننده بدانم که انقلاب از نظر تو یعنی چه و انقلابی کیست. من که گیج شده‌ام. باور کن اگر خودت هم دوباره به این تاریخ‌بافی خویش بنگری عصبی خواهی شد. بیا باهم بخوانیم:

"...گروه فرقان که یک گروه تروریستی اسلامی بود... بسیاری از آن‌ها در مدت کوتاهی پس از دستگیری محاکمه و اعدام شدند... همزمان با هجوم همه‌جانبه نیروهای ضدانقلاب در سراسر کشور، رهبران انقلابی پیگیرانه و سرسخت به دنبال ساختمان بنای جدید نظام اسلامی بودند... نهادهای انقلابی یکی پس از دیگری به وجود می‌آمدند... یکی از نهادهای انقلابی سیاه پاسداران انقلاب اسلامی بود... حزب خلق مسلمان منحل شد. تعداد زیادی از هواداران این حزب در تبریز دستگیر شدند و برخی از آنها اعدام شدند..." (به نقل از صفحات ۳۹ تا ۵۵)

فانی عزیز واقعاً فکر می‌کنی در نظام حقوقی جمهوری اسلامی چیزی به نام محاکمه وجود دارد؟ آیا شما در تمام پنج سالی که در زندان بودید، چنین چیزی دیدید که، نه طبق موازین جهانی، بلکه بر اساس همان قوانین سرپا مغشوش جمهوری اسلامی، حتا یک نفر و نه بیشتر، اجازه داشته باشد در دادگاهی با حضور وکیل مدافع حضور داشته باشد؟ در تاریخ زندان جمهوری اسلامی چنین چیزی در هیچ خاطرات زندانی ثبت نشده است. جلد دوم خاطرات زندان خودتان خلاف این را می‌گوید. بعد شما صحبت از دستگیری و محاکمه و اعدام گروه فرقان به عنوان یک گروه تروریستی نام می‌برید. گذشته از همه این‌ها شما در دستگاه قضائی جمهوری اسلامی در رابطه با "دادگاه‌های انقلاب" یک تحصیلکرده رشته حقوق نمی‌یابید. برای همین است که دادگاه‌ها در بدوی‌ترین شکل خویش، در چند دقیقه به پایان می‌رسیدند. می‌دانید چرا؟ برای این‌که متهمان به نسبت رؤسای دادگاه‌ها انسان‌هائی باسواد و تحصیلکرده بودند.

در همین چند سطر که به نمونه آورده‌ام آنقدر صفت انقلابی برای بی‌شعورترین، مرتجع‌ترین، جانی‌ترین و عقده‌ای‌ترین افراد و یا نهادهای جمهوری اسلامی ردیف کرده‌اید که خواننده حالش به هم خورد. باور کن من بارها و

^۲ - رضا فانی می‌نویسد؛ "...همه ما سیگار امریکائی می‌کشیدیم، تا اینکه حزب اجناس امریکائی را تحریم کرد و ما همه شدید طرفدار بهمین و آزادی از محصولات دخانیات ایران که حقیقتاً هم سیگارهای خوبی بودند." (ص ۶)

بارها تصمیم گرفتیم به خواندن ادامه ندهم و می‌شناسم دوستانی را که به همین علت خواندن کتاب را متوقف کردند تا بیش از این آزار نبینند.

در همین راستاست موضوع حزب خلق مسلمان. برادر جان هنوز هم بسیار توده‌ای‌وار و آن هم با نگاه یک توده‌ای پس از انقلاب داری به موضوع می‌نگری. جالب است که انحلال حزب خلق مسلمان، یعنی یکی از بزرگترین احزاب سیاسی ایران پس از انقلاب را نمی‌بینی و هیچ اعتراضی به انحلال آن نداری و در عوض به این رفتار جمهوری اسلامی ارج می‌گذاری. به حتم شنیده‌ای که خمینی در آذربایجان هیچ پایگاه مردمی نداشت. هواداران او آنقدر اندکی بودند که حتا به حساب نمی‌آمدند. حتا در روزهای پیش از انقلاب نیز هیچ کس به فتوای خمینی وقعی نمی‌گذاشت. همه منتظر بودند تا آقایان شریعتمداری دستور صادر کند. اگر از توده‌ای‌های آذربایجان بی‌رسی، موضوع را برایت بیشتر می‌گشایند. حزب خلق مسلمان خلاف طرفداران خمینی، بنیادگرا و دُگم نبود. شاید به این علت که شریعتمداری به قول شما طرفدار شاه، چنین نبود. خمینی با حضور رقیبی بزرگ چون شریعتمداری نمی‌توانست بر کشور مسلط شود. پس قلع و قمع آنان لازم آمد. به یاد بیاور که خمینی در میان آیت‌الله‌های ریز و درشت، تنها یک بار و آن هم به خانه شریعتمداری رفت.

گذشته از همه این‌ها حال که جریان سرکوب حزب خلق مسلمان و زندان و شکنجه شریعتمداری آشکار گشته و همه می‌دانند شریعتمداری بیچاره چگونه و به چه قیمتی در تلویزیون ظاهر شد تا به کارهایی اقرار کند که نکرده بود، آیا این را هم محاکمه می‌دانی؟ اگر این را می‌پذیری پس می‌باید اقرار بر رهبران حزب توده ایران را در شوهائی که تولید وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به کارگردانی لاجوردی بود نیز بپذیری.

فانی عزیز یادت رفته که بگوئی و در لابه‌لای این فاکت‌های بی‌پشتوانه، تکرار کنی که حزب از تمامی این جنایات پشتیبانی کرده و در اعتلای آن با جمهوری جهل و جنایت همکاری داشت.

دوست عزیز می‌دانی که من به عنوان عضوی از اعضای حزب رنجبران، همچون تو مدافع جمهوری اسلامی بودم و این دفاع نزدیک به یک سال ادامه داشت. همین دفاع در من شرمی را برانگیخت که حاصل آن انتقاد جدی از گذشته‌ام بود. من سالهاست به هیچ حزب و گروه سیاسی تعلق ندارم. من هنوز نیز خود را سرزنش می‌کنم از آن رفتار. تو را درک می‌کنم، زیرا گذشته ما کم و بیش به هم می‌ماند. من در این کشاکش آموختم که باید در نگاه به حوادث تاریخی متر و معیار داشته باشم. اگر کشتن انسان بد است، مخالف کشتن باید بود، چه یک تن و چه هزاران تن. تو هم دوست گرامی‌ام اگر در فرق بین انقلابی و ارتجاعی متر و معیاری داشتی، این‌قدر صفت انقلابی به یکی از مرتجع‌ترین حکومت‌های قرن نمی‌بخشیدی و در همین راستا به سرکوب دیگران مُهر تأیید نمی‌زدی تا سرکوب حزب توده را محکوم کنی. سرکوب سرکوب است، چه حزب توده و چه حزب خلق مسلمان.

و باز در همین راستاست موضوع وابستگی احزاب. حزب توده ایران در حیات سیاسی خویش، تمام سیاست و اعمالش را با سیاست برادر بزرگ یعنی شوروی تنظیم می‌کرد و بدرستی عامل شوروی شناخته می‌شد. در توجیه این وابستگی فانی یزدی می‌نویسد؛ کعبه ما توده‌ای‌ها مسکو بود. مائوئیست‌ها بیجینگ را آخرین قبله‌گاه خود قرار داده بودند. تازه مارکسیست-لنینیست‌های جدا شده از مجاهدین خلق به امامت انور خوجه رو به تیرانا در البانی نماز می‌گذارند. برخی از همه فناتیک‌تر بودند، به دنبال کیم ایل سونگ افتاده و سوسیالیسم رؤیائی خود را در پیونگ یانگ کوریای شمالی جست و جو می‌کردند." (ص ۳)

فانی یزدی هنوز هم با همان عینک یک توده‌ای پس از انقلاب به گروه‌های سیاسی می‌نگرد. مشکل او همان نداشتن متر و معیار است. با همین عینک است که راست و دروغ را به هم بند می‌کند تا به خویشتن اعتبار بخشد. من نمی‌خواهم به

گذشته برگردم و از برجسب‌های "تربچه‌های پوک" و "چپ‌های امریکائی" و "لیبرال" بنویسم که حزب توده هر مخالفی را به آن وصل می‌کرد. ولی برایم بسیار ناخوشایند است که از زبان رضا فانی تکرار همین رفتار را شاهد باشم. او با خود صادق نیست. چون متر و معیار ندارد، ناخودآگاه به دامچاله تفکر پیشین فروغلتیده است. او اگر از همان آغاز می‌گفت وابستگی بد است و هر حزبی که وابسته باشد، عاقبت خوشی نخواهد داشت، آنگاه مجبور نمی‌شد وابستگی را در دیگران برجسته کند تا این صفت در حزب توده کمرنگتر شود.

نمونه بگویم؛ سازمان پیکار در سال ۵۸ اعلام موجودیت کرد و سال ۶۱ اعضای آن مورد قتل‌عام قرار گرفتند. این سازمان هیچ وابستگی به تیرانا نداشت و فانی یزدی هیچ سندی در این رابطه ندارند. "به امات انورخوجه نماز گذاردن" سازمان پیکار تحریف تاریخ است. و یا در دفاع حزب رنجبران از چین، فانی یزدی می‌نویسد؛ "محسن رضوانی که رئیس حزب رنجبران بود در دیدار با پل‌پوت، چشم بر گورهای بزرگ کامبوج که بیش از دو میلیون را در مدتی کمتر از دو سال در خود جای داده بود، بست و در جهنمی که او آفریده بود، سوسیالیسم رؤیائی خود را در ویرانه‌های کامبوج جست و جو می‌کرد." (ص ۳)

بگذریم از این‌که هر جا صحبت از کیانوری می‌شود، او دبیر اول حزب توده ایران است. نوبت به دیگران، هم‌چون محسن رضوانی، که می‌رسد، می‌شوند رئیس حزب. انگار او رئیس اداره مالیات است. آقای فانی یزدی جداً از تاریخ اتحاد شوروی خبر ندارد و نمی‌داند که ستالین بیش از این‌ها آدم کشته است؟ او حتا کشتن مردم افغانستان را توسط نیروهای نظامی شوروی در این کشور فراموش می‌کند تا به تحریف از زبان محسن رضوانی از فجایع پل پوت بگوید و آمار یک و نیم میلیون نفر کشته را نیز در ضرابخانه خویش به دو میلیون نفر برساند. در اصل محسن رضوانی در مصاحبه با حمید شوکت می‌گوید؛ "مدتی بعد که واقعیت‌های کامبوج آشکار و در سایه رسانه‌های گروهی اروپا و امریکا پیرامون فجایع کشور گزارش‌های دامن‌داری ارائه شد، برایم چندان عجیب نبود. دیگر آشکار بود که چه کشتار و خونریزی غیرقابل‌تصور جریان داشته و چگونه میلیون‌ها نفر قربانی رژیم خمرهای سرخ شده‌اند." (نگاهی از درون به جنبش چپ، حمید شوکت، ص ۳۰)

راستی دوست گرامی بهتر نبود به جای این‌همه توهم‌بافی می‌نوشتی وابستگی بد است و این عمل زشت هر حزبی را از درون می‌پوکاند، چه حزب توده و چه دیگر احزاب. اگر با این متر و معیار به تاریخ می‌نگریستی به حتم دچار عذاب وجدان هم نمی‌شدی و سخنان دیگران را نیز تحریف نمی‌کردی.

فانی یزدی ایران بعد از انقلاب را به صحنه رویارویی امپریالیسم امریکا و شوروی ترسیم می‌کند و خودش را طرفدار سوسیالیسم و اتحاد شوروی و "حزب رنجبران یا روزنامه انقلاب اسلامی" را امریکائی قلمداد می‌کند. (ص ۳۰) این موضع‌گیری جالب نیست؟ اگر ایشان در جوانی، آن وقتی که حزب رنجبران برایش تربچه پوک بود و دیگر نیروهای مخالف رژیم ضدانقلاب، حرفی نبود؛ جوانی است و نادانی. ولی حالا در پی این همه تجربه تکرار آن توهمات در چه می‌تواند ریشه داشته باشد؟ آیا واقعاً بنی‌صدر و یا حزب رنجبران سرسپرده امریکا بودند؟ حزب رنجبران طرفدار چین چگونه طرفدار امریکا می‌شود، خود نیز نمی‌دانم. از آن گذشته؛ چرا جهان سیاست در دو قطب باید تعریف شود؟

فانی یزدی بدرستی با نگاه به کودتای نوژه می‌نویسد؛ "در همین گیر و دار کودتائی علیه نظام جدید انقلابی کشف شد. شبکه کودتا که تعداد قابل توجهی از نیروهای نظامی و غیرنظامی را در بر داشت و قرار بود از پایگاه هوائی نوژه عملیات خود را آغاز و هدایت نماید، به کمک بخشی از اعضای نظامی حزب توده ایران شناسائی شدند و همه اطلاعات مربوط به آن‌ها در اختیار مقامات دادستانی و اطلاعاتی کشور گذاشته شد. حزب توده ایران با فرستادن چندین نفر از

اعضای نظامی و غیرنظامی از شبکه مخفی خود به درون شبکه کودتا، موفق به کشف کامل کودتا شد و اطلاعات خود را در اختیار رهبران نظام اسلامی قرار داد.^۳ (ص ۷۲)

نخست این‌که فانی یزدی نام افسران نفوذی حزب توده ایران در جریان کودتای نوژه را با این‌که می‌داند نمی‌نویسد و در ثانی این‌که چرا و بنا به کدامین مسؤولیت و حقوق انسانی حزب توده ایران افسران بلند پایه نظامی خود را لو داد و آنها را فدای مقاصد حزبی نمود و در بست در اختیار جنایتکاران جمهوری اسلامی قرار داد و باعث کشته شدن افراد کثیری گردید. رضا متأسفانه از این اقدام حزبش اکنون نیز فاصله نمی‌گیرد. به یاد داشته باشیم که سرهنگ عطاریان، فرمانده قرارگاه غرب و مشاور عالی وزیر دفاع، از جمله همین افراد بود.^۴

البته نفوذ در سازمان‌های سیاسی و گروه‌ها و نهادهای دولتی سیاست عمومی حزب توده بود. فانی یزدی می‌داند که از این شاهکار حزب توده در لو دادن یک سازمان سیاسی، صدها نفر از جمله چند افسر بلند پایه طرفدار حزب کشته شدند. این تراژیدی دهشتناک‌تر از آن است که به این شکل نقل شده.

در این عرصه نیز آقای فانی یزدی فاقد متر و معیار است. در فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی پرنسیب که نداشته باشی، همه چیز مغشوش می‌شود. آیا از نظر اخلاقی نفوذ در گروه‌های سیاسی برای متلاشی کردن آنان و یا مقاصد جاسوسی دیگر درست است؟ اگر علیه آن باشیم، آنگاه به این فاجعه نیز نقادانه خواهیم نگریست.

جالب این‌که نویسنده در جلد دوم درمی‌یابد که برادر همسرش نیز از توده‌ای‌های نفوذی در حزب ملت ایران بوده است. با این همه نمی‌تواند به این نتیجه برسد که نفوذ در نیروهای مخالف رژیم یکی از سیاست‌های حزب توده بوده است. نفوذ در گروهی که قصد کودتا را داشتند و به "کودتای نوژه" مشهور شدند، از جمله همین نفوذهاست. با لو رفتن این کودتا از سوی حزب توده صدها نفر بازداشت و عده زیادی اعدام شدند. نفوذ در همه گروه‌ها به قصد انشعاب و یا شناسائی آن از اهداف حزب توده بود. این حزب حتا در سازمان "اکثریت" نیز نفوذ کرده بود تا بتواند راه توده‌ای شدن آنها را هموار کند.^۵

رضا فانی یزدی به حتم از دامنه نفوذهای حزب آگاه است و شکی نیست که حداقل جزوه "کتابچه حقیقت" را خوانده باشد. او ولی نمی‌خواهد به این موضوع نزدیک شود. حتا به نمونه برادر همسر خویش نیز که اشاره می‌کند، موضوع را پی نمی‌گیرد. البته همه از جمله فانی یزدی می‌دانند که در کنار نفوذ، لو دادن‌ها را نیز داریم. نمونه از شنیده‌ها نمی‌آورم، با رجوع به کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی، او بارها و بارها یاد می‌کند که عموی و یا عموی و کیانوری نزد او آمده‌اند و گزارش‌هایی در رابطه با فعالیت‌های گروه‌های ضدانقلاب در اختیار او گذاشته‌اند.

من قصد آن ندارم تا صفحه به صفحه خاطرات فانی یزدی را بررسی کنم. آنچه در این‌جا آورده‌ام، تنها به چند صفحه از جلد اول کتاب مربوط می‌شود. اگر به تمامی همین جلد می‌پرداختم، شکی ندارم که حجم این نوشته به بیش از صفحات این جلد می‌رسید. از میان مواردی که لازم می‌دانم بدان نیز اشاره‌ای داشته باشم، موضوع جاسوسی در حزب توده است. نمی‌خواهم به اسنادی تکیه کنم که از زبان رهبران حزب در زندان و به حتم به زیر شکنجه گفته شده است.

^۳ - در جزوه "کتابچه حقیقت" منتسب به پیروز دوانی از ماجرای کودتای نوژه اطلاعات ارزشمندی نوشته شده است. در این جزوه چگونگی راهیابی حزب به درون این گروه، شناسائی و سرانجام لو دادن افراد آن آمده است. این جزوه را می‌توان در اینترنت یافت.

^۴ - برای پی بردن به دامنه نفوذ حزب توده ایران در گروه‌های دیگر رجوع شود به؛ کتابچه حقیقت، منتسب به پیروز دوانی. در این جزوه عده‌ای از توده‌ای‌ها در پی علت شکست حزب، اطلاعات خویش را از زندان و بیرون زندان جمع‌آوری و جمع‌بندی کرده‌اند. در این‌جا است که می‌خوانیم عوامل نفوذی حزب در حزب رنجبران ایران- شاخه خراسان اسامی و به‌طور کلی چارت تشکیلاتی حزب رنجبران در خراسان را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده بودند. نفوذ در اطلاعات سپاه پاسداران، وزارت امور خارجه، دفتر بنی‌صدر، حزب جمهوری اسلامی، نفوذ در احزاب جبهه ملی از جمله حزب ملت داریوش فروهر، جبهه دمکراتیک، چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق و بسیاری از سازمان‌ها و نهادها تنها نمونه‌هایی هستند که توده‌ای‌ها خود در این جزوه جمع‌آوری کرده‌اند.

به اسنادی که جمهوری اسلامی خود منتشر کرده نیز استناد نمی‌کنم زیرا از نظر من فاقد اعتبار هستند. به موردی می‌پردازم که فانی یزدی آن را دیده است، اما درک نکرده است. تأسف من از این است که او هنوز هم پی به واقعیت آن نبرده. او در خاطرات خویش بارها و بارها از فروغیان که عضو کمیته مرکزی حزب و مسؤول شاخه خراسان است، نام می‌برد. فانی یزدی از دست این فرد بسیار عصبانی است. در رفتار او چیزهایی مشکوک می‌بیند که نمی‌تواند علت را بداند و جالب این‌که پی به علت آن هنوز هم نبرده است و یا می‌داند و نمی‌خواهد بگوید.

حبیب فروغیان در هیاهوی فعالیت‌های سازمان حزب در خراسان در به در به دنبال افرادی بود که برای فانی یزدی افرادی مشکوک و غیرحزبی بودند. فروغیان صحبت از بازرگانی و خرید و فروش نیز داشت. هر کس اگر جای فانی یزدی می‌بود، از این رفتار ناراحت می‌شد ولی به حتم شک نیز می‌کرد. با یورش به حزب، نخستین پرده از فعالیت‌های جاسوسی آن پائین می‌آید. دادستانی انقلاب اعلام می‌دارد که بازداشت رهبران حزب توده به اتهام جاسوسی بوده است. در لو رفتن‌ها شنیده می‌شود که حبیب فروغیان به اتفاق رصدی و شخصی دیگر که هر سه با "کا.گ.ب" در رابطه بودند، در سال ۵۸ اقدام به تأسیس یک شرکت بازرگانی در اصفهان می‌کنند. طرف بازرگانی این شرکت شوروی‌ها بودند. به وقت یورش به حزب، رصدی بازداشت و سپس به اتفاق دیگر اعضای رهبری حزب اعدام می‌شود. حبیب فروغیان و آن نفر سوم به شوروی می‌گریزند. رصدی در شوی تلویزیونی وزارت اطلاعات که در آن رهبران حزب حضور داشتند، به این شرکت نیز اشاره می‌کند.

رضا فانی یزدی از افرادی نام می‌برد که خوشنام نبودند و با فروغیان رابطه داشتند. این افراد یا مرز نشین بودند و یا مؤسسه‌ای در نزدیک مرز داشتند. فروغیان و کسانی دیگر در رابطه با او، توسط همین افراد از کشور خارج شدند. موضوع برای منی که توده‌ای نیستم و از کم و کیف کار این حزب اطلاعات زیادی ندارم، بسیار ساده است. خلاصه این‌که؛ فروغیان در پوشش فعالیت‌های بازرگانی و حزبی، به کارهای جاسوسی خویش نیز مشغول بود. او بسیار آگاهانه خراسان را انتخاب کرده بود تا نزدیک به مرز باشد و آن افراد مشکوکی که رضا فانی یزدی به آنان اشاره می‌کند، در واقع کارگزاران او هستند برای رسیدن به اهداف جاسوسی. او در همین رابطه شرکتی نیز در تایید احداث کرده بود و با عوامل افغان نیز که احتمالاً همکاران کا.گ.ب او بودند، ارتباط داشت.^۵

من تعجبم از این است که چرا رضای عزیز هنوز که هنوز است به این رفتار و این کارها شک نمی‌کند. شاید هم می‌کند و نمی‌خواهد از آن بگوید. زیرا اگر بگوید، باید به موضوع جاسوسی حزب نیز بپردازد. و این سیاستی است ناهمخوان با این کتاب. از آن گذشته؛ فانی یزدی می‌نویسد که شوهر خواهرش عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. شکی ندارم اگر همین موضوع را با او در میان می‌گذاشت، به حتم به اطلاعاتی دست می‌یافت که نقل آن نه تنها برای من خواننده، بلکه تاریخ معاصر ایران و نسل آینده نیز می‌توانست جالب باشد.

البته در موضوع جاسوسی حزب آن قدر سند و مدرک و شواهد فراوان هستند که من قصد ندارم به آن بپردازم. پرداختن به این موضوع صرفاً در این رابطه بود که فانی یزدی در این کتاب بارها و بارها از فروغیان و رفتار او می‌گوید. من ولی می‌خواهم بار دیگر به رضای عزیز گوشزد کنم؛ اگر متر و معیار داشته باشیم، جاسوسی عملی زشت است و نباید احزاب سیاسی از آن در تخریب رقیب‌ها استفاده کنند. اگر بپذیریم که جاسوسی زشت است، فرقی نمی‌کند برای که باشد. زشت بودن اصل است، چه برای شوروی باشد و چه برای چین و امریکا و عراق. رضا فانی یزدی در این کتاب بارها

^۵- برای اطلاع بیشتر به کتابچه حقیقت منتسب به پیروز دوانی رجوع شود که در این رابطه نیز اطلاعاتی در آن موجود است.

گروه‌های دیگر را به وابستگی و جاسوس بودن متهم کرده است. اگر متر و معیار داشت، می‌بایست حزب توده را نیز می‌دید که در این راه گوی سبقت از همه ربوده بود.

این را نیز باید بگویم که اشتباهات فراوانی در این کتاب دیده می‌شود که ناشی از بی‌توجهی نویسنده است. برای نمونه: نویسنده "کتاب سیاه" تیمور بختیار است نه سرهنگ زیبایی. عنوان کتاب سرهنگ زیبایی "کمونیسم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیستها در ایران" است. کتاب "سیر کمونیسم در ایران (از شهریور ۱۳۲۰ تا فروردین ۱۳۳۶)" از انتشارات فرمانداری نظامی تهران است. در همین رابطه باز نوشته‌اند؛ کتاب "لحظات هفده‌گانه بهاران" را که خاطرات دزرژینسکی است، حزب به عنوان کتاب مطالعاتی در حوزه‌های حزبی معرفی کرده بود. نویسنده کتاب "خاطرات هفده‌گانه بهاران" که از روی آن در شوروی سریال تلویزیونی و فیلم سینمایی هم ساخته‌اند، یولیان سیمونوف و مترجم آن به فارسی رصدی است. این کتاب خاطرات یک جاسوس شوروی است در المان هیتلری. عنوان کتاب خاطرات فلیکس دزرژینسکی که پایه‌گذار و نخستین مسوول سازمان اطلاعات اتحاد شوروی (چکا) است، "فلیکس یعنی خوشبختی" است که نویسنده آن یوری کورلکوف است. رحیم رئیس‌نیا نیز آن را به فارسی ترجمه کرده است. از به‌آذین به عنوان مترجم کتاب "زمین سوخته" نام برده شده است. در این اشتباه نیز به نظر می‌رسد که منظور فانی یزدی کتاب "زمین نوآباد" اثر شولوخوف است که به‌آذین آن را به فارسی ترجمه کرده است. "زمین سوخته" عنوان رمانی است از احمد محمود.

و باز در همین رابطه است که کتاب تاریخ سی ساله بیژن جزنی را به این علت که منابع آن به دو منبع مذکور محدود است، فاقد اعتبار دانسته‌ای. (ص ۱۴۶) اگر اندکی به خودت زحمت می‌دادی پی می‌بردی که بیژن جزنی این کتاب را در زندان، بدون دسترسی به هیچ منبعی نوشته است. او به دو منبع مذکور دسترسی نداشت. گذشته از آن هیچ کدام از این سه کتاب در بازار و کتابخانه‌ها موجود نبودند و در شمار کتاب‌های غیرقابل دسترس بودند و تنها در روزهای انقلاب به شکل "جلد سفید" باز چاپ شدند. عدم انتشار آن‌ها شاید به علت اطلاعاتی بود که در آن‌ها وجود داشت. اگر آن کتاب جزنی را خوانده بودی و یا اگر خارج از نگاه توده‌ای آن را می‌خواندی، می‌دیدي که نه تنها بی‌اعتبار نیست، در نوع خود کتابی است خواندنی و ارزشمند. حداقل این‌که در این کتاب بیژن جزنی پیش‌بینی می‌کند به قدرت رسیدن مذهبی‌ها را، در کمکاری فعالیت چپ‌ها.

رضای عزیز من جلد اول کتاب خاطرات تو را با عذاب به پایان رساندم. انگار از تونل عذاب می‌گذشتم. جلد دوم اما کم و بیش خودت هستی و صادقانه از زندان گفته‌ای با اشتباهات کمتر. کاش این جلد یک را نمی‌نوشتی و ای‌کاش جلد سوم دنباله جلد دوم باشد نه جلد اول. من در این‌جا نمی‌خواهم به جلد دوم بپردازم ولی از تو انتظار دارم امانت‌دار در گفتار و بی‌طرف در بازگویی حوادث باشی.

و دیگر این‌که؛ من از این سوسیالیسم رؤیائی که عنوان کتابت است، چیزی ندیدم و ندانستم چه فرقی با سوسیالیسم غیررؤیائی دارد. با خواندن عنوان کتاب فکر کردم که در شور جوانی و انقلاب، در رؤیاهای خود سوسیالیسم و جامعه‌ای در انطباق با سوسیالیسم ساخته‌ای که در حزب توده قصد پیاده کردن آن در ایران داشتی و حال در پی سال‌ها زندان و سپس جدائی از حزب، درک کرده‌ای که آن افکار رؤیائی بیش نبوده است. اگر چنین باشد، آنچه در خاطرات تو خواندم، بر محور همان رؤیائی بود که در زمان توده‌ای بودن داشتی. احساس کردم که حال نیز غرق همان رؤیا هستی؟

نمی‌خواهم مثنوی هفتاد من بنویسم و روده‌درازی کنم، ولی یک نکته را مجبورم بگویم. تا آنجا که من می‌دانم اعلامیه جهانی حقوق بشر به برابری انسان‌ها نظر دارد، بدون هیچ‌گونه تبعیض، استثناء و پیشداوری. شما خود را فعال حقوق

بشر معرفی می‌کنید. "حقوق بشر" برای ما چپ‌های ایران همیشه علامت سوال با خود داشت. شاید هم به این علت که در عمل به دموکراسی اعتقادی نداشتیم و همه چیز را با فرمول طبقاتی می‌دیدیم. حال اما فکر می‌کنم اندکی آگاه‌تر شده‌ایم. در کتاب تو ولی احساس می‌کنم هیچ حقوق بشری مراعات نشده است. برای تو هنوز نیز توده‌ای‌ها انسان‌هایی تراز نوین هستند و حزب توده پاک‌ترین و بهترین حزب و طبیعی‌ست کمونیست واقعی. آخر عزیز من پس از این همه سال‌ها چرا حال باز هم با همان عینک به فعالان دیگر گروه‌ها می‌نگری. این نگاه از همان نخستین صفحات کتابت به چشم می‌آیند. من به چند نمونه اشاره کردم.

بسیار دوستانه از تو انتظار دارم که اگر قانونی برای بشر می‌خواهی، برای همه بشریت بخواه. یک تن هم بشر است و نباید فرقی با دیگران داشته باشد. همانطور که کشتن انسان نیز بد است، چه یک تن و چه یک میلیون. بشر بشر است و ما باید مدافع حقوق او باشیم، اگر چه او خود مخالف ما نیز باشند. دفاع از حق انسانی افراد باید اصل باشد، همانطور که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است. این فرد در کشور ما می‌تواند توده‌ای باشد، فدائی باشد، مجاهد باشد و یا حتا فردی از دستگاه جمهوری چهل و جنایت‌خیزی باشد.

دوست عزیز اگر "حقوق بشری" به انسان می‌نگریستی، حق نداشتی و نداری به اعضای اتحادیه کمونیست‌ها، فرقان، طرفداران شریعت‌مداری، پیکاری، بختیاری و حتا وابستگان به گروه "کودتای نوژه" و یا "تواب‌ها" به عنوان انسان‌های درجه دو نگاه کنی. تو می‌توانی منتقد نظرات آنان باشی و یا از رفتارشان خوشت نیاید ولی باید مدافع حقوق انسانی آنان نیز باشی. این را بسیار صمیمی و دوستانه به عنوان کسی که چند دهه پیش از تو در مبارزه سیاسی بوده‌ام و در این راه تجربه‌هایی تلخ دارم، به تو می‌گویم. انسان در زندگی، چه شخصی و یا سیاسی، باید متر و معیار داشته باشد. بدون آن، سواری خواهد بود بر قایقی گم‌گشته در طوفان. درست همانطور که "تو"ی "توده‌ای" سابق و "من" "رنجبر"ی سابق بودیم.

برایت در ادامه نوشتن خاطرات موفقیت‌آرزو دارم.